

گفت‌وگو با فرزانه طاهری، به مناسبت تولد همسر نویسنده‌اش

خلاف گلشیری از گلشیری می‌گوییم

همه دست نوشته‌های هوشنگ گلشیری توسط کتابخانه استنفورد با کیفیت بالا عکس‌برداری و دیجیتال شده‌اند

نگار حسینیانی



رضا براهنی در یادداشتی در مجله «بایا» پس از مرگ هوشنگ گلشیری می‌نویسد: «مرگ هوشنگ گلشیری مرگ هر کسی نیست. از همین آغاز باید دقیق باشیم. مرگ او مرگ یگانه‌ای است از میان سه یا چهار یگانه این زمان، این زبان و این نثر». اما ما اینجا به اتکا به سخن او می‌گوییم تولد هوشنگ گلشیری نیز تولد هر کسی نیست. او سال‌هاست در تاریخی از تقویم از بین ما می‌رود و در تاریخی دیگر به دنیا می‌آید، اما روزبه‌روز و فصل به فصل، من کتاب‌هایش را توی قفسه کتاب‌هایم جا به جا می‌کنم و او با همان نگاه خیره

انگار دارد چیزهایی را به من می‌فهماند؛ اینکه در نوشته‌ها سطح‌ها را ببیما، به عمق‌ها برو، به قفسه‌های بالاتر و متون کلاسیک‌تر و به زبان بپرداز. من اما شاگردی که معلم خود را جز میان کاغذها ندیده، حرف‌هایش را گوش می‌کنم. شاید بشود راه نویسنده را بیمود، شاید بتوان ادامه داد و شاید بتوان راهی جدید به راه‌ها افزود. در این میان چه‌کسی شایسته‌تر و مهم‌تر از فرزانه طاهری، همسر گلشیری که با او بنشینیم و به یادش شمع‌های خاطره و تولد او را فوت کنیم؟

در دی‌ماه سال 94 بود که دست‌نوشته‌هایی از هوشنگ گلشیری به دانشگاه استنفورد اهدا شد. قرار بود این اسناد به‌صورت دیجیتال روی سایت دانشگاه قرار بگیرد تا همه از آن استفاده کنند. این کار انجام شد؟

بله. تمام دست‌نوشته‌ها توسط کتابخانه استنفورد با کیفیت بسیار بالا عکس‌برداری و دیجیتال شده‌اند. فعلا مشغول نوشتن توضیحات

برای این نسخ هستیم و انتخاب از میان آنها که کدامها را بشود آنلاین دید و برای دیدن کدامها باید اجازه گرفت و برای مطالعه کدام نسخ باید به قرائتخانه استنفورد رفت. تصاویر نسخ متعدد هر آنچه تا به حال منتشر شده است به همراه یادداشت‌ها و پرونده هر نوشته آنلاین خواهد بود.

اخیرا کتابخانه فریدون آدمیت عکسی منتشر کرده که گلشیری یکی از کتاب‌هایش را به او هدیه داده است. در عکس و روایت‌هایی که از گلشیری باقی مانده، او را بیشتر در معاشرت با اهالی ادبیات می‌بینیم. دوستان غیرادبیاتی او چه کسانی بودند؛ سیاستمداران، ورزشکاران، دانشمندان و روشنفکران و... آیا چنین دوستانی در دوره‌های حضور داشتند؟

گلشیری یکبار به دیدار او رفت؛ زمانی که بوق‌های معروف حضور همه از جمله او را مدام می‌نواختند و سخت مغضوب بود. یادم نیست دلیل این ملاقات چه بود، اما می‌دانم به‌عنوان یک مورخ و پژوهشگر، گلشیری برای او احترامی وافر قائل بود. لایب در آن دیدار کتابش را به رسم هدیه به او داده است. اینجا در پاسخ شما فقط از سال‌های زندگی مشترکمان می‌گویم. ما دوستان نزدیکی داشتیم که گاه اهل ادبیات هم بودند، یا هنر. معاشرت با کسی فقط به‌دلیل اینکه در این حوزه‌ها کار می‌کرد، معاشرت کاری بود برای گلشیری. به‌خصوص این سال‌های آخر کمتر مهمانی صرف می‌رفت و بیشتر اگر جلسه بود یا تبدیل به متن‌خوانی و نقد می‌شد حاضر می‌شد برود. حوصله معاشرت «بی‌دلیل» نداشت. جز ایته با همانها که دوست نزدیک بودیم، بچه‌هایمان با هم بزرگ شده بودند و با هم سفر می‌رفتیم. نزدیک‌ترین دوستش که حتی با وجود اختلاف سنی نه در این حد انگار نقش پدر هم برایش داشت ابوالحسن نجفی بود. نجفی را از صمیم قلب دوست داشت، هرچند در جاهایی با او اختلاف نظر داشت، به‌ویژه در حوزه سیاسی و اجتماعی. بیمار که بود گلشیری شب پیش‌اش می‌ماند و گلشیری که در بیمارستان بود با درجه هوشیاری نمی‌دانم چند، یکبار به قول خودش آقای نجفی به دیدارش آمد و من چنان واکنشی از گلشیری دیدم که در آن مدت هرگز ندیده بودم. انگار جایی بسیار عمیق در وجودش به‌رغم هوشیاری پایین مشوش شده بود، انگار هر که در آن حال او را می‌دید آن‌قدر مهم نبود که نجفی. صورتش در هم پیچید و نفس‌هایش تندتر شد و حتی یکبار به نجفی نگاه نکرد. صاف به دیوار روبه‌رویش خیره شد و تا زمانی که نجفی رفت همین‌طور ماند... بهمین فرمان‌آرا و ضیاء موحد و سپانلو هم. پس اگر بخواهم از «دوست» بگویم، گمانم همین‌ها باشند، به معنی ارتباط مستمر. دوستان نزدیک دیگری هم بودند که میان‌شان فاصله جغرافیایی افتاده بود، مثل عباس میلانی.

میراث گلشیری برای ادبیات داستانی ایران کاملاً ملموس است. تا مدت‌ها هم تأثیر شیوه‌های نوشتن او را در بسیاری از آثار می‌شد رصد کرد. اکنون فکر می‌کنید ادبیات داستانی ایران توانسته از زیر شنل گلشیری بیرون بیاید؟

نمی‌دانم ادبیات داستانی زیر شنل گلشیری هرگز بوده یا شنل هر کسی. می‌شود گفت جریانی در ادبیات داستانی به‌وجود آورده بود؛ جریانی که خیلی فراگیرتر و عمیق‌تر از «تقلید» و «شبیه‌پرووری» بوده. همان‌طور که بارها گفته‌ام و گفته‌اند آنها که انصاف داشته‌اند، گلشیری جدی‌گرفتن ادبیات، احترام به کلمه، دانش‌اندوزی و خود را از مطالعه بی‌نصیب ندانستن، زیستن از نزدیک با دور و بر و جامعه و شناخت خود و دیگری و جهان، شکل‌دادن و پروراندن ذهن و قوه خیال و تن‌دادن به سانسور را از جمله کوشید بیاموزاند. تعهد به‌خود و زمانه خود، دادن پاسخ به‌خود و زمانه خود و دغدغه‌های ادبی و غیرادبی چون اینها را اگر ترویج کرده باشد، دست‌کم در بخشی از جریان داستان‌نویسی معاصر ایران، به گمانم چنان ارزشمند است که نمی‌شود آن را «سایه» یا «شنل» فرو افتاده بر داستان‌نویسی دید که بیرون آمدن از زیر آن مغتنم باشد.

وقتی به کارنامه اجرایی گلشیری نگاه می‌کنیم مسئولیت‌های مختلف فرهنگی او در دانشگاه، کانون نویسندگان و نیز در مجلات را می‌توانیم از نظر بگذرانیم. گمان‌تان این است که او باید صرفاً به نوشتن مشغول می‌شد یا اینکه این فعالیت‌های اجرایی به نقش روشنفکری او کمک کرد؟

قطعاً با حذف یکی از این وجوه، گلشیری، منشوری که بود، نمی‌شد. زمان‌هایی پیش می‌آمد که احساس می‌کردم حیف است او به جای اینکه بنویسد آنچه را فقط او می‌تواند بنویسد و به آن درخشانی، این‌همه درگیری‌های جسمانی و ذهنی دیگر دارد. تاوان بعضی‌شان روزگاران را گاه تیره و تار می‌کرد. اما این او بود. به قول خودش «خمس و زکات» گلشیری بودنش را می‌داد. از

اعتبارش در هر چند صفحه نشریه که در اختیارش می‌گذاشتند خرج می‌کرد تا شاعر و نویسنده و منتقد و مترجم نو پا را که مستعد تشخیص می‌داد یا کشفشان می‌کرد به مخاطبان بیشتری بشناساند یا آنها که صدایشان را خاموش کرده بودند. در کارگاه‌های همیشه می‌گفت که جریانی یکطرفه برقرار نیست، می‌گفت که خودش هم می‌آموزد و نیرو می‌گیرد. اینها جای معاشرت‌های معمول آدم‌ها را برایش گرفته بود. در کانون نویسندگان، فعال بود به‌دلیل اینکه نویسنده‌ای خلاق بود و می‌دانست که آزادی قلم و بیان شاید یکی از مهم‌ترین عناصر کار خلاقه است و تلاش می‌کرد تا از این حق دفاع کند. عمیقاً هم معلم بود؛ بیست‌و‌اندی سال از جوانی در روستاهای اطراف اصفهان تا دبیرستان‌های اصفهان و دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران درس داده بود تا انقلاب فرهنگی نقطه پایان گذاشت بر این همه سابقه، بی‌هیچ حق و حقوقی. اما از پا ننشست. سنت جنگ اصفهان را ادامه داد. گلشیری آرام و قرار نداشت، زنده بود، هرگز در نقش نویسنده محترم نرفت که وقتش بیش از آن ارزش داشت که به اطرافش بی‌اعتنا باشد و کاری برای دیگران نکند. هر بار از سفر خارج برمی‌گشت انبوهی کتاب نویسندگان جلای وطن کرده را با خود می‌آورد. اگر یک داستان یا شعر یا نقد خوب می‌خواند یا می‌شنید به عرش می‌رفت. گلشیری این بود و حسرت‌های من از اینکه گاهی انگار وقتش را «زیادی تلف می‌کرد» همیشه خنثی می‌شد.

بعضی‌ها می‌گویند گلشیری معتقد بود بزرگ‌ترین نویسنده ایران است. آیا چنین چیزی درست است و می‌توان چنین روحیه‌ای را به همه ابعاد زندگی‌اش تسری داد؟

می‌گویند. شاید هم بود و هست. گاهی هم البته دوست داشت حرفی بزند که آدم‌ها را به تکاپو بیندازد! اما آنچه من می‌دیدم تلاش و مطالعه و تحقیق مدام بود. اصلاً دچار این توهم نبود که بر سر منبع لایزالی نشسته که فقط باید از آن برداشت کند. مدام حوزه‌های جدید را می‌کاوید، تجربه‌های جدید می‌کرد و می‌خواند و می‌خواند و می‌خواند و هزاران فیش از خواننده‌هایش برایش برآید مانده است. فیزیک و نجوم می‌خواند، منطق ریاضی می‌خواند، نظریه ادبی می‌خواند، به انگلیسی و فارسی می‌خواند، گاه دوباره متون کهن را مرور می‌کرد، بیولوژی مغز می‌خواند... اینها نشان می‌دهد که تصور نمی‌کرد کار تمام است.

گلشیری کدام نویسندگان را قبول داشت؟ آیا واقعا شیفته شاملو بود؟

گلشیری شیفته هیچ‌کس نبود. گلشیری بعضی شعرهای شاملو را سخت دوست داشت، برخی را کمتر و برخی را اصلاً دوست نداشت. در مورد نویسندگان هم همینطور، از هر نویسنده برخی از نوشته‌هایش را دوست داشت، همانطور که برخی داستان‌های خودش را هم دیگر دوست نداشت، اما آدمی نبود که نظر «دریست» داشته باشد.

از این بگویند آیا گلشیری از جایزه‌ای که قرار بود به نامش باشد مطلع بود و چنین چیزی به شما گفته بود؟ در نامه‌ای که شما درباره توقف این جایزه نوشته بودید چندبار از او و تأسفاتان از تعطیلی این جایزه گفتید.

بارها گفته‌ام که می‌خواست جایزه راه بیندازد، مقدماتش را هم خودش چیده بود؛ یک سال قبل از مرگش. داورانش را هم معلوم کرده بود، دانشور و سپانلو و بهبهانی گمانم، باقی‌اش را فراموش کرده‌ام. با چند ناشر هم برای کمک مالی صحبت کرده بود، قرار بود اسم جایزه هدایت باشد یا شهرزاد. اما نشد. و این سبب شد که جایزه و بنیاد را به نام او راه بیندازیم. ما هم سعی کردیم و سیزده دوره برگزار شد، اما ادامه‌اش به‌نظرمان وجهی نداشت. به دلایلی که اینجا و آنجا بارها گفته‌ام.

بنیاد گلشیری اکنون چه کار می‌کند؟

فعلا فعالیت اصلی ما متمرکز بر سایت است و کارهای گلشیری، از جمله کاری که به همت پسرم درآمد، گفت‌وگوی گلشیری با مهرداد بهار و البته پروژه استنفورد؛ یعنی دیگر برخلاف گلشیری می‌خواهیم به گلشیری بپردازیم.